ونزلنا علیک الکتاب تبیانا لکل شئ وھدی ورحمۃ وبشری للمسلمین
بعون و فضل خالق دو جہان
کامل التجوید
بفرمایش حافظ احمد بخش صاحب
در مطبع محمدی محمد مرزا خان

بسم الله الرحمن الرحیم

وفي أول التجويد قلت مصدّقا ۞ حمدت لربي ذاكرًا ومحققا
وبعد على خير البرايا محمد ۞ وأتباعه الراضين صلّيت مطلقا
فهذا كامل التجويد صنّفت صادقا ۞ وضعت للشيخ في الهراة مدققا
رشيد لأهل الحفظ وهو مجرد ۞ وطوبى له حفظا وحيدا معلّما

اما بعد بدانکه مدتی شد که برادر عزیز ترین یگانه [illegible]
المستبلا شیخ الفاضلین حافظ الملة والدین شیخ الاسلام و
المسلمین رشید بن بهرام بن رشید بن محمد الهروی متع الله تعالی
المسلمین بطول بقائه درخواست می کند از بنده احقر عباد [illegible]
زاهدان امیر عز الدین محمد بن بهاء الدین الجوسیدی الحافظ
اسعده الله تعالی فی الدارین که از برای او کتاب فارسی
به لفظ آسان در علم تجوید تصنیف کند و بسیار مبالغه و ابرام
می نماید پس رهین مخلص به تصنیف این کتاب قیام [illegible]

که قرّا بران متفق بوده اند درین کتاب جمع کرده
و این کتاب را کامل التجوید نام نهاد رحمت حق سبحانه
و تعالی بران بنده باد که چون خواهد که این کتاب کامل التجوید را
بنویسد در کتابت احتیاط کند تا خطای نوشته نشود
و چون تمام شود و مقابله تمام نماید و هر که خواهد که ازین
کتاب یا از کتابی دیگر که در علم قرائت تصنیف کرده باشند فائده
گیرد باید که پیش استادی ماهر فائده گیرد از برای آنکه علم قرائت مشکل
است و باستماع تعلق دارد و چنانکه رسول علیه السلام فرموده که خذوا
العِلْمَ مِنْ اَفْوَاهِ الرِّجَالِ و غرض ازین علم علم قراءه است از برای
آنکه در علم قراءه بوده است که رسول علیه السلام این حدیث را فرموده است
و بر همه قرآن خوانان واجب و لازم است که علم تجوید بیاموزند و یاد گیرند که
قرآن بترتیل خوانند که الله تعالی فرموده است که وَرَتِّلِ الْقُرْاٰنَ تَرْتِيْلًا و
قرآن بترتیل خواندن آنست که ادا کند هر حروف را از مخرج آن حرف با صفات
وی چنانکه شرط آن باشد در رعایة اظهار و ادغام و اخفا و غنّه و ترقیق و تفخیم و مد
و قصر و تخفیف و تشدید بکند و بجا قطع و وقوف کند و این نتوانند که کسی بدون

سکنند

خدمت استاد و فاضل کرده باشد و قرآن به تجوید خوانده باشد
و استاد و فاضل آنست که قرآن نیک داند و نیک خواند و اجازت
نامه استاد و داشته باشد چنانکه مجموع استادان خود را داند
به ترتیب متصل تا رسول علیه الصلوة و السلام تا نقل استاد او درست
و صحیح باشد و همه قراء بدین متفقند که هر استاد که چنین نباشد از او قرآن
یاد گرفتن جائز نباشد و چنانکه روایت است که بی اجازت استاد
معنی قرآن نگوید همچنان روایت است که لفظ قرآن نخوانند و یا
خود دیگری را یاد ندهد بی اجازه استاد و انکه رسول علیه السلام
فرموده است که من قرأ القرآن برأیه فقد کفر و قرآن به تجوید
خواندن آنست که هر چه قراء سبعه بران متفق باشند آنرا نیک
بجا آورند زیرا که همه خلق بدین متفق اند که هر چه قراء سبعه روایت
کرده اند همه از رسول علیه السلام روایت کرده اند باسناد درست و صحیح لیکن
باید که هیچ قراءه از قراآت سبعه را انکار نکرده باشد که رسول علیه السلام
فرموده است که هر که یکی از قراءات سبعه را انکار کرده باشد همچنان باشد که در همه قراءات را
انکار کرده و هر که همه قراءات را انکار کرده باشد بی شک که کافر شده

پس بعضی و در خور است از غیر آن این است که هرکدام که نتوانند که قرات
سبعه را بیاموزند و نیک استحضار کنند تا قرات صحیح را از غیر صحیح شناسند
نگاه داشتن و خواندن قرائت سبعه فرض کفایه است و اگر جماعت نتوانند باری
باید که آنچه قراء سبعه بدان متفق اند یاد گیرند و بدانند و نیک استحضار کنند تا
نتوانند که قرآن به تجوید خوانند و به بلای کذب مبتلا نباشند و بلا در زمانه
آن است که بیشتر امامان زمانه قرآن خطا می خوانند و به تصحیح لفظ قرآن
قیام نمی نمایند و خدمت استادان فاضل نمی کنند از بی علمی و بی غیرتی لاجرم
در جهل مانده اند مگر نشنیده اند که رسول علیه السلام این حدیث را گفته که
رُبَّ تَالٍ لِلْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ يَلْعَنُهُ یا در وقتی فرموده است که یکی قرآن را
خطا خوانده است پس باید که پیش استادان فاضل قرائت صحیح یاد گیرند و هرچه
از ایشان بشنوند نیک به خاطر گرفته باشند و نگاه دارند که رسول عم فرموده
مَنْ قَرَأَ مِنْكُمْ عَلَى حَرْفٍ فَلْيَقْرَأْ عَلَى مَا تَعَلَّمَ و دیگر فرموده است
اَلْقِرَاءَةُ سُنَّةٌ مُتَّبَعَةٌ يَأْخُذُ الْآخِرُ عَنِ الْأَوَّلِ پس باید که هر که
در بین کمال التجوید گفته شد یا نیک استحضار کنند از آن کسان شنیده که رسول
عم فرموده است اَهْلُ الْقُرْآنِ اَهْلُ اللّٰهِ وَخَاصَّتُهٗ و دیگر آمده است

بسیار است ولکن هم بدین اختصار نمودیم تا به بیان بابها مشغول
شویم **باب در بیان استعاذه** بدانکه همه قرا بدین متفق‌اند
که در وقت ابتدا کردن قران اَعُوذُ بِاللهِ باید گفت چه اول سورتها
و غیر اول سورتها زیرا که حق تعالی فرموده است که فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ
فَاسْتَعِذْ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ۝ و اعوذ بالله بلند می باید گفت مگر روایت
از نافع و حمزه آنست که ایشان اعوذ بالله آهسته گفتند ولکن بیشتر اهل ادا
بر آنند که روایت از ایشان اعوذ بالله بلند گفته‌اند و اعوذ بالله بدین لفظ می باید گفت
که اَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ۝ و اگر کسی برین زیاده کند مثلا گوید اَعُوذُ
بِاللهِ الْعَظِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ۝ و یا خود گوید اَعُوذُ بِاللهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ
مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ۝ جایز باشد زیرا که بعضی از اهل ادا این روایت کرده‌اند
ولکن لفظ اول معتبر است زیرا که بیشتر اهل ادا اعوذ بالله بدان لفظ گفته‌اند و در
قران نیز زیاده‌تر از آن نیامده **باب در بیان بسمله** بدانکه همه
قرا بدین متفق‌اند که در وقت ابتدا کردن سورتهای قرآن بسم الله باید
گفت مگر سورة توبه که در وقت ابتدا کردن این سورة و یا خود متصل خواندن سورة
انفال بسم الله نباید گفت باتفاق قرا و در غیر اول سورتها

قاری

قاری مخیر است اگر خواهد که بسم الله بگوید و اگر خواهد نگوید مگر در
سورهٔ توبه که اگر قاری خواهد که از میان عشر بخواند یا خود بیشتر
و یا خود کمتر بسم الله نباید گفت از برای آنکه در اول این سوره بسم الله
جائز نیست پس در غیر اول نیز جائز نباشد **فصل** قالون و ابن کثیر
و عاصم و کسائی میان سوره بسم الله گفته‌اند بسم الله در میان سوره به سه وجه
توان گفت مثلا گوید ولا الضالین بسم الله الرحمن الرحیم الم ذلک
الکتاب بر آخر سوره وقف کنند و بر رحیم نیز وقف کنند دیگر وصل آخر
سوره وصل کنند و وجه سوم آنست که بر آخر سوره وقف کنند و بر رحیم وقف نکنند
و اگر کسی بر آخر سوره وقف نکند و بر رحیم وقف کند این جائز نباشد از برای آنکه
بسم الله از آخر سوره نیست در حال آنست که بسم الله در اول سوره می باید و ورش
و ابن عامر و ابو عمرو و حمزه میان سورتها نگفته‌اند در حال وصل و نه در حال وقف و
بعضی از اهل اداء از ورش و ابو عمرو و ابن عامر سکتهٔ لطیفه روایت کرده‌اند
میان سورتها و بعضی دیگر از این ائمه قاری چنین روایت کرده‌اند که ایشان میان
هر سورتها بسم الله گفته‌اند و بعضی دیگر گفته‌اند که ایشان میان چهار سوره سکته و وقفها
در میان سورهٔ انفطار و تطفیف و میان سورهٔ الفجر و البلد

و میان سورهٔ العصر و الهمزه بسم الله نگفته اند و در میان
سورتهای دیگر آن را داده اند که ..... این روایت کرده اند
از حمزه نیز سکتهٔ لطیفه میان این سورتها روایت کرده اند پس حمزه را
میان سورتها دو وجه باشد وصل و سکته چنان باید کرد که قطع نفس نشود که اگر قطع
نفس شود وقف باشد و چون وقف شود باز از آخر سوره ابتدا باید کرد مثلاً چنان
گویند و انصرنا على القوم الكافرين الم الله و یا خود در ابتدای سوره بسم الله
بباید گفت از برای آنکه همه قرّا بدان متفق اند که در ابتدا کردن اول سورتها
بسم الله می باید کرد غیر سورهٔ توبه چنانکه یاد کردیم والسلام باب در بیان
مخارج و صفات حروف بدانکه همه قرّا بدین متفق اند که همزه و الف
از اقصای حلق است و ع و ح از وسط حلق است و غ و خ از اول
حلق است و ق از اقصای لسان است و آنچه در زیر او است از حنک
و ک از اقصای لسان است و اسفل حنک و ج و ش و ی از میان
الکام و زبان است و ض از حافه و اقصای لسان است متصل با آنچه نزدیک شود به
دندانها از پس بعضی از طرف راست گفته اند بعضی از طرف چپ لیکن بیشتر از طرف چپ متفق اند
و ل و ن و ر از طرف زبان [illegible] و بعضی گفته اند که ل را از [illegible] طرف

زبان

زبان ہست تا منتہای طرف زبان و از سر دو یک مخرج لام است
مخرج ن و از سر دو یک مخرج ر ن مخرج د است ولیکن آن در پشت
زبان داخل است و ط و د و ت از طرف زبان ہست و اصول
ثنایای علیا و ظ و ذ و ث از طرف زبان و اطراف ثنایای
علیا و سفلی است و ص و س و ز از طرف ثنایای علیا است
و باطن لب زیرین و ف و ب و م از ہر دو لب است **فصل** بدانکہ ہمہ
ہمہ قرا بدین متفق اند کہ ہمزہ به پنج صفت موصوفست علة و مجہورہ
و منفتحہ و شدیدہ و مستفلہ و ب به پنج صفت موصوف است مجہورہ
و مستفلہ و منفتحہ و شدیدہ و قلقلہ و ت بچہار صفت موصوف است
مہموسہ و مستفلہ و منفتحہ و شدیدہ و ث بچہار صفت موصوف است
مستفلہ و منفتحہ و رخوہ و مہموسہ و ج به پنج صفت موصوف است
قلقلہ و منفتحہ و مستفلہ و شدیدہ و مجہورہ و ح بچہار صفت
منفتحہ و مہموسہ و رخوہ و مستفلہ و خ بچہار صفت موصوف
است منفتحہ و مستعلیہ و رخوہ و مہموسہ و د به
پنج صفت موصوف است منفتحہ و شدیدہ و قلقلہ

ومستفله ومجهوره و ز بچهار صفة موصوف است رخوه ومستفله
ومجهوره ومنفتحه و ل به شش صفة موصوف است منحرف و
مکرر ومنفتحه ومستعلیه ومجهوره بینا بین یعنی میان
رخوه وشدیده است و س به پنج صفة موصوف است صفیر
ومنفتحه ومجهوره ورخوه ومستفله و س به پنج صفة موصوف
است صفیره رخوه ومستفله ومهموسه ومنفتحه و ش به پنج
صفة موصوف است تفشی ورخوه ومنفتحه ومستعلیه ومهموسه
و ص به پنج صفة موصوف است صفیر ومستعلیه ومطبقه
ومهموسه ورخوه و ض به پنج صفة موصوف است مستعلیه
ورخوه ومطبقه ومجهوره ومستطیله و ط به پنج صفة موصوف
است قلقله ومطبقه ومستعلیه ومجهوره وشدیده و
ظ به چهار صفة موصوف است مستعلیه ورخوه ومجهوره
ومطبقه و ع به چهار صفة موصوف است منفتحه ومجهوره
وبین بین یعنی بین رخوه وشدیده و غ بچهار صفة موصوف است
مستعلیه ومجهوره ورخوه ومنفتحه و ف بچهار صفة موصوف است منفتحه ورخوه

مستفله

مستفله

مستفله

و مهموسه و ق به پنج صفة موصوف است منفتحة و مجهوره و مستعلیه
و شدیده و قلقله و ک به چهار صفة موصوف است منفتحة و مستفله
و شدیده و مهموسه و ل به پنج صفة موصوف است بین بین
و مستفله و مجهوره و منفتحه و منحرف و م به پنج صفة موصوف است
بین بین و مستفله و مجهوره و منفتحة و غنوی و ن به پنج صفة موصوف
است مستفله و بین بین و مجهوره و غنوی و منفتحه و و به شش
صفة موصوف است علة و منفتحه و مد و مستفله و مجهوره و رخوه
و ه به چهار صفة موصوف است منفتحه و رخوه و مهموسه و مستفله
و الف به هفت صفة موصوف است علة و مد و هاوی
و منفتحه و مستفله و رخوه و مجهوره و ی به شش صفة موصوف است
منفتحه و مجهوره و علة و مستفله و رخوه و مد و بدانکه واو و یا
ساکنه را از حروف مد می خوانند که ماقبل ایشان از جنس ایشان
باشد و ایشان ساکن باشند یعنی ماقبل و ضمه باشد مثل
سُوءٌ و ماقبل ی کسره باشد مثل جِیْئَ و ماقبل الف
فتحه باشد مثل شَآءَ و الف خود همیشه ماقبل مفتوح است

و بعضی از واو و یا آن معتبر این سه حرف را حرف لین
نیز خوانند از برای نرمی مخرج این حروف و اگر واو و یای ما قبل مفتوح باشد
حروف لین خوانند و حروف مد نخوانند مثل سَوء و شَیء و وقوف نون و
تنوین را بشرط آن غنه میگویند که ساکن باشند و اظهار نباشند
و با بیان جمع اسمیه و موضع اظهار و اخفا و ادغام با غنه و بی غنه را در باب احکام تنوین
و نون ساکن مفصل بس دانسته شد که حروف مهموسه ده است ح و ث
و ت و ک و س و ف و ش و خ و ص و ه و این حروف درین کلمات
جمع است حَثَت کَسَفُ شَخصه و نوزده حرف باقی
مجهوره است از برای آنکه ضد مهموسه مجهوره است و حروف شدیده بالتشدید هشت
است الف و ج و د و ت و ک و ق و ط و ب و این حروف
در اجدت کقطب جمع است و حروف رخوه شانزده حرف
است و این شانزده حرف آنست که غیر حروف شدیده
است و غیر بین بین پنج حرف است ع و م و ر و ن و ل
و این حروف در عمر نل جمع است و حروف مطبقه
چهار است ص و ض و ط و ظ و بیست و پنج ۲۵ حرف باقی منفتحه

است

است از برای آنکه ضد مطبقه منفتحه است و حروف مستعلیه
هفت حرف است ق و ظ و خ و ص و ض و غ و ط قظ خص
ضغط جمع است و بیت و دو حرف باقی مستفله است و حروف
ذو سه است ذ و ی و آ و حروف صفیره است ص و س و ز و
حرف تفشی یک حرف است و آن ش است و منحرف دو حرف
است و آن ر و ل است و حرف تکریر یک حرف است و آن ر است
و حرف مستطیل یک حرف است و آن ض است و حرف هاوی یک حرف
است و آن الف است و حروف علت چهار حرف است ء و الف و
و و ی و این حروف در یناکلہ جمع است و اوی و حروف قلقله پنج
حرف است ق و ط و ب و ج و د و این حروف در قطب جد جمع است

**فصل** بدانکه حروف مهموسه را از برای آن حروف مهموسه می گویند
که آن حروف ضعیف است و بروی تکیه نمی توان کرد و آواز بآن حرف
هیچ چنانکه گوی آج و بدانکه در وقت ادا کردن حرف همزه در اول
و رسے باید آورد تا نیک دانسته شود مخرج و صفات
حرف چنانکه گوئے آت و حروف مجهوره را از برای

آن حروف مجهوره میگویند که آواز بر وی بسته میشود در وقت

گفتن از قوت آن حرف نفس تمام برود و تکیه حرف توان کرد و آواز

یا آن حروف قوت گفتن ندارد چنانکه گوئی آد و حروف غنوی را

از برای آن غنوی میگویند که آواز از حروف مخصوص است در خیشوم

مثل آواز کبوتر چنانکه گوئی من نزل و حروف رخوه را از برای

آن رخوه میگویند که در گفتن آن آواز با ان توان کشیدن و نفس

بازنمی دارد و از این حروف میدود چنانکه گوئی آتش و

حروف شدیده را از برای آن حروف شدیده میگویند که

در مخرج سخت میشود و در گفتن آواز با آن کشیده نشود و از نهایت

قوت تکیه بر آن حرف نفس نمیشود چنانکه گوئی آت و حروف

منفتحه را از برای آن حروف منفتحه میگویند که در وقت گفتن آن حروف

گشادگی میان زبان و کام بالا می افتد و کام بالا را نمی پوشاند چنانکه

گوئی آف و حروف مطبقه را از برای آن مطبقه میگویند که زبان چون بجا

میرود در وقت گفتن کام بالا را که برابر اوست می پوشد چنانکه گوئی آظ و

حروف مستعلیه را از برای آن حروف مستعلیه میگویند که در وقت گفتن آن

حروف زبان میل بالا نمی کند چنانکه گوی غ ع و حروف مستعلیه را
از برای آن حروف مستعلیه میگویند که در وقت گفتن آن حروف زبان بالا
میپرد چنانکه گوی آ ط و حروف بین بین را از برای آن حروف بین بین
میگویند که نه چنان سخت است که حروف شدیده و نه چنان سست است
که حروف رخوه و اندک آواز زبان بتوان کشید چنانکه گوی ا هـ و حروف
مد را از برای آن حروف مد میگویند که آواز زبان حروف کشیده میشود
مثل جا و شو و چی و حروف صفیر را از برای آن حروف
صفیر میگویند که در وقت تلفظ کردن بدان حروف و تکیه کردن بدان
آواز از زبان کشیده میشود چنانکه گوی آز و حروف تفشی را
از برای آن تفشی میگویند که در وقت گفتن آن حروف لب
از هم باز میشود چنانکه شکاف از هم باز میشود و در آب و در
است چنانکه گوی آتش و حروف منحرف را از برای آن حروف
منحرف میگویند که در وقت گفتن میل میکند بسوی کنار زبان و سر زبان
در گفتن آن کج میشود چنانکه گوی آل و آر و حروف مکرر را از برای آن حروف
میگویند که در مخرج دوباره گفته میشود و مثلا گوی آر زبان از مخرج خود بر میخیزد و

و بازرسے تشدید چنانکه گوی اذ و حروف مستطیل را ازبرای آن
مستطیل گویند که در گفتن درازی دارد چنانکه گوئی ا ص و حروف هاوی را
ازبرای آن هاوی میگویند که آواز او را متسع میشود و در هوا می کشد در دهن چنانکه
آ او و حروف علة را ازبرای اعتدال الحروف حروف علة میگویند و حروف
قلقله را ازبرای آن حروف قلقله میگویند که چون آن حروف را ساکن
کرده شود در مخرج بجنبند و دران تیزی پیدا شود از غایت قوت
الحروف چنانکه گوی اق باب در بیان اظهار و ادغام
لام ال در حروف تهجی بدانکه قرا بدین متفق اند که چون
لام ال با یکی از چهارده حرف واقع شود اظهار می باید کرد با همزه و
ب و ج و ح و خ و ع و غ و ف و ق و ک و م و و و ه و ی
با همزه مثل الآن و با ب مثل البیوت و با ج مثل الجاهلین و با ح مثل الحی
و با خ مثل الخوف و با ع مثل العلم و با غ مثل الغنی و با ف
مثل الفاو و با ق مثل القارعة و با ک مثل الکنوز
و با م مثل الماء و با و مثل الولایة و با ه مثل
الهالکین و با ے مثل الیسری و چون با یکے

با یکی ازین چهارده حرف واقع شود ادغام باید کرد ف وث

ود وذ ور وز وس وش وص وض وط وظ ول ون وبات مثل

التائبون وبات مثل الثوب وباد مثل الدواب وباذ مثل الذنب

وبار مثل الرحیم وباز مثل الزینه وباس مثل السیئات وباش

مثل الشیطان وباص مثل الصالحین وباض مثل الضالین وباط مثل

الطیبات وباظ مثل الظالمین وبال مثل اللیل وبان مثل الناس

## باب در احکام نون ساکن و تنوین در حروف تهجی

بدانکه همه قرا برین متفق اند که چون نون ساکن ویا تنوین

با یکی از شش حروف حلق واقع شود اظهار می باید کرد با

ء و ه و ع و ح و غ و خ نون با همزه مثل من آمن و تنوین

مثل سلطان آتیهم ونون ساکن با ه مثل منها و تنوین مثل

قوم هاد ونون ساکن با ع مثل من عمل و تنوین مثل

حکیم علیم ونون ساکن با ح مثل من حرم و تنوین علیم

حکیم ونون ساکن با غ مثل لم یکن غنیا و تنوین

مثل عزیز غفور ونون ساکن با خ مثل من خاف و تنوین

حروف حلقی شش بود ای پور عین
با دو همزه ها و حی و عین و غین

مثل علیم خبیر و نون با بے در آید شود و قلب باید کرد نون بمیم و
نون ساکن با ب مثل کمن باء و تنوین مثل صمٌّ بکمٌ و چون سیکی ازین یا
حرف در آید شود اخفا باید کرد با غنه بات و ث و ج و د و ذ و ز و س
و ش و ص و ض و ط و ظ و ف و ق و ک و نون ساکن بات
مثل من تاب و تنوین مثل قانتاتٍ تائباتٍ و نون ساکن با ث مثل من
ثقلت و تنوین مثل ثمنًا قلیلا نون جیم ساکن مثل من جوع و تنوین من
سوءٍ جنفًا و نون ساکن با د من دونکم و تنوین مثل الحمد و نون
و نون ساکن با ذ مثل من ذلکم و تنوین مثل مسکینًا ذا متربة و نون ساکن
با ز کمن زین و تنوین مثل مبارکةٍ زیتونة و نون ساکن با س مثل من
سبیل و تنوین عادیات سائحات و نون ساکن با ش مثل من شر
و تنوین مثل شیئًا شهید و نون ساکن با ص مثل ولمن صبر و تنوین
مثل ریحًا صرصرًا و نون ساکن با ض مثل من ضل و تنوین مثل مکانًا ضیقًا
و نون ساکن با ط مثل طین و تنوین مثل بلدة طیبة و نون ساکن با
ظ مثل من ظلم و تنوین مثل ظلا ظلیلا و نون ساکن با ف مثل انفسکم
و تنوین مثل صفًا فالزاجرات و نون ساکن با ق مثل من قوم و تنوین

تجدث سجس شضصطظ فقکا

مثل کتبٌ قیمة و نون ساکن با ک مثل من کان و تنوین ظلوم کفار
و چون با ر ادغام شود یا خود با لام ادغام باید کرد بی غنه و نون ساکن
با ر مثل من ربهم و تنوین مثل غفور رحیم و نون ساکن با لام مثل من لدنا
و تنوین مثل یومئذٍ لخبیر و چون با میم و یا نون واقع شود ادغام
باید کرد با غنه نون ساکن با میم مثل من مشید و تنوین مثل ماءٍ
مسکوب و نون ساکن با ن مثل من نشاء و تنوین مثل نورًا نهدی
و چون با و یا ی واقع شود ادغام باید کرد با غنه ولکن بروایت خلف
بی غنه نون ساکن با و مثل من وال و تنوین مهادًا و الجبال و نون ساکن
با ی مثل من یشاء و تنوین مثل قیام ینظرون و چون نون ساکن واقع شود
با و و یا خود با ی در یک کلمه باتفاق قرا اظهار باید کرد صنوان و قنوان
و بنیان و بدانکه چون میم ساکن با ب و یا خود با ف یا و واقع
شود نیک احتیاط باید کرد تا میم ساکن یکی ازین سه حرف مشتبه
نشود و میم ساکن با ب مثل و الذین هم بآیاتنا یؤمنون و با ف مثل
هم فی طغیانهم و با و مثل اموالکم و آبائهم و ازواجهم باب و در
بیان ادغام ذال اذ و دال قد و تاء تانیث و لام

قل و لام بل و هل بدانکه همه قرا ابن متفق اند که دال اذ و دال
در ذال و ظا ادغام مے باید کرد مثل اذ ذهبت و در ظا مثل اذ
ظلمتم و دال قد در دال و طا ادغام مے باید کرد و در دال
مثل قد دخلوا و در تا مثل کانت تاتیهم و در دال مثل اثقلت
دعوا الله و در طا مثل ودت طائفة و لام قل و لام بل
و هل در را و لام ادغام مے باید کرد و لام قل در را مثل
قل ربی و در لام مثل قل لا تعلم و لام بل در را مثل بل ربکم و
در لام مثل بل لا تکرمون و لام هل در لام مثل هل لکم
و لام هل در را در قرآن نیامده است لکن در غیر قرآن
مثل هل رایت رنگ باشد باب در بیان ادغام
دو حرف از یک جنس و ادغام دو حرف از یک مخرج
بدانکه همه قرا ابن متفق اند که چون دو حرف بهم رسند از یکجنس حرف اول
ساکن باشد حرف اول را در دوم ادغام باید کرد مثل عصوا و کانوا
الوا و قلوبهم اووا و نصروا و لعلکم ما لم تکونوا اذهب بکتابی
درست که حرف اول از حروف مد نباشد و اگر از حروف مد باشد

باتفاق قرا اظهار باید کرد مثل قَالُوا وَّ اَقْبَلُوا اَوْ كَالَّذِي

يَشَّقَّقُ و چون دو حرف باهم رسند از یک مخرج در یک کلمه حرف اول ساکن

باشد باتفاق قرا ادغام باید کرد مثل وَعَدتُّكُمْ فَرَّطتُّ

وَاَحَطتُّ **باب در بیان ترقیق و تغلیظ لام الله**

بدانکه همه قرا بدین متفق که چون ما قبل لام الله مکسور باشد

لام الله را بترقیق باید گفت مثل بِاللّٰهِ و لِلّٰهِ وَمِنْ دُوْنِ اللّٰهِ

و فِيْ دِيْنِ اللّٰهِ و چون مفتوح باشد یا مضموم بتغلیظ می باید

گفت مثل اِنَّ اللّٰهَ وَجْهُ اللّٰهِ و يَعْلَمُهُ اللّٰهُ و غَيْرُ اللّٰهِ

وَاَمْرُ اللّٰهِ **باب در بیان ترقیق و تفخیم را، رات که در قرآن**

باشد بدانکه همه قرا بدین متفق اند که چون را مفتوح باشد یا مضموم

بتفخیم باید خواند مثل اَلرَّحِيْمُ و رَبَّنَا و رَبُّكُمْ و رَبِّيْ و رَبَّانِيُّوْنَ

و يُرَدُّوْنَ و رُهْبَانًا و يَشْكُرُوْنَ و رُبَمَا و يَرُدُّوْكُمْ و تَعْصُرُوْنَ والصُّدُوْرِ

فاما اگر بعد از یای ساکن باشد مثل مِيْرٰثُ السَّمٰوٰتِ و قَدِيْرٌ

خَيْرًا و طَيْرًا و الطَّيْرِ در این را ترقیق باید کرد و چنان که ورا و وجه تفخیم

مروی است باقی قرا در ترقیق بر خلاف اند و اگر بعد از کسره باشد مثل كٰفِرُوْنَ يُبْصِرُوْنَ

در الآخرة و العصرات هم و ورش را ترقیق باشد بشرط آنکه کسره
از کلمه باشد باقی قراء تفخیم است و اگر ساکن فاصله باشد میان کسره و را مثلاً
سحر و ذکر با تکبیر و ورش اعتبار نکرده است و ترقیق گفته است و باقی
قراء تفخیم لکن اگر آن ساکن فاصله باشد میان کسره و را از حروف
استعلا بود تفخیم باید گفت باتفاق قراء چه ورش و چه غیر ورش مثل
مستکره مصر و اصرهم و فطرت الله فاما اگر خ باشد ورش را ترقیق
باشد و باقی قراء را تفخیم مثل علی اخراجکم و ورش را در ارم و الحجر
و در کلمات عجمی چو ابراهیم و اسرائیل و عمران و در تکرر مثل
ضرارا و فرارا تفخیم است موافق باقی قراء و در البشرر ترقیق است
و در و المرسلات و چون رای مفتوح و مضموم باشد و ما قبل او مکسور
باشد و ساکن فاصله باشد میان کسره و را مثل ذکرا و سترا
و حجرا و صهرا ورا دو وجه است تفخیم موافق باقی قراء و ترقیق
بر خلاف ایشان و لیکن بیشتر اهل ادا از ورش تفخیم روایت
کرده اند و این وقتی است که رای مشدد نباشد و یا
حرف ما قبل رای ساکن که اگر مشدد باشد مثل سرا و

و یا خود ما قبل او یا ساکن باشد مثل بشیرا و خیرا و قدیرا
ورش را ترقیق باشد و باقی قرا تفخیم و اگر بعد از سه حروف
مستعلی باشد مثل صراطا و الصراط و اعراضهم باتفاق قرا تفخیم باید گفت
آن را را چه ورش و چه غیر ورش و این معلوم میشود که قرات
بقیاس تعلق ندارد و همه قرا برین متفق اند که چون رای
مکسور باشد بترقیق می باید گفت هرچند که کسره اصلی باشد
و یا خود عارضی مثل الرجال و غیرکم و یذکرکم و من شر
و القدر الف شهر و انذر الناس و بشر الذین

## فصل

بدانکه همه قرا برین متفق اند که چون را ساکن باشد و ما قبل
او مفتوح باشد یا مضموم بتفخیم می باید گفت مثل و الارض
و المریم و قربة و صبحکم بکرة و کسوا و بها و قدرا تا
و درو عشیر و اگر ما قبل را مکسور باشد و کسره اصلی باشد و
بعد از حرف مستعلا نباشد را بترقیق باید گفت مثل فرعون و شرعة
و انذرهم و اولا الاربة و اگر بعد از حرف مستعلا بوده یا قبل کسره
اصلی باشد هرچند که آن کسره باشد را بتفخیم باید گفت مثل قرطاس و مرصاد

و ان مرصاداً و لبالمرصاد و فرقة و لكن در سوره شعرا در فرق كالطود قرار داده
دو وجه است ترقيق و تفخيم و اگر ما قبل را كسره عارضی باشد يا خود منفصل باتفاق
قراء تفخيم بايد گفت هرچند كه بعد از حروف استعلا نباشد مثل ارجعوا او ارجعی و ارجع
و ام ارتابوا و ان ارتبتم و دينهم الّذی ارتضی رب ارحمهما و رب
ارجعون و همچنين اگر ما قبل را متحرك به كسره باشد منفصل آن را را تفخيم بايد
گفت باتفاق قراء چه ورش و چه غير ورش مثل الحكم ربك به و سلم و يا رسول الله
و برب العلمين **فصل** بدانكه چون وقف كنند بر را باتفاق قراء تفخيم بايد گفت
اگر وقف بسكون باشد يا باشمام هرچند كه را مكسور باشد يا مضموم يا مفتوح مثل القدر
و شهر و امر و الا الناس و الابصار و الامر الغاد و الكفور
و كفر و الاكبر و اين وقتی است كه را بعد از يای ساكن باشد و
بعد از كسره حرف ممال و چيز نباشد كه اگر بعد از يای ساكن يا بعد از كسره
باشد باتفاق قراء ترقيق باشد مثل خير و الخبير و قدير و بصير و الطير و خير
و من يذكر و ساحر و منذر و الدار و فرق نيست كه اگر ميان كسره و را حرف
ساكن فاصله باشد مثل سحر و بكر بشرط آنكه آن ساكن از حروف استعلا باشد به
تفخيم بايد گفت مثل مصر و عين القطر و اگر بعد از حروف

مثال

ممال باشد و یا خود بین بین یعنی میان فتحه و اماله بهر طریق که
وقف کنند را بترقیق باید گفت مثل عذاب النار و اذ هما فی
الغار و الابرار و لیکن بقراءة کسائی که ایشان را اماله نیست و بین
بین نیست اگر بسکون وقف کنند بتفخیم باید گفت و اگر بروم وقف کنند
بترقیق باید گفت از برای آنکه همه قرا برین متفق اند که رای مکسور را
در وصل بترقیق می باید گفت چنانکه بیان کرده ایم و بدانکه روم را حکم وصل
است و اشمام را حکم سکون و موضع روم و سکون و اشمام را بیان
خواهیم کرد در باب بیان وقف باب در بیان وقف بدانکه
بقراءة ابو عمرو و عاصم و حمزه و کسائی وقف سه نوع است سکون و اشمام
و روم بعضی از نافع و ابن کثیر و ابن عامر چنین روایت کرده اند که ایشان
جز بسکون وقف نکرده اند و لیکن بیشتر اهل ادا چنین روایت کرده اند
که بقراءة ایشان نیز وقف سه نوع است بسکون و اشمام و روم و هر یکی را
موضعی است بیان کنیم بدانکه وقف بسکون در منصوب و مرفوع و مجرور
داخل است و وقف باشمام جز در مرفوع نیست و وقف بروم جز در مرفوع
و مجرور نیست پس در مفتوح بیک نوع وقف توان

کرد بسکون مثل مسلمین و کافرین و عابدین و در مضموم سه نوع وقف
توان کرد سکون و اشمام و روم مثل نستعین و قدیر و بصیر
در مکسور دو نوع وقف توان کرد بسکون و روم مثل یوم الدین و الناس
و معنی وقف بسکون آنست که حرف آخر کلمه را ساکن کرده اند و قطع نفس
کنند و وقف باشمام آنست که حرف آخر کلمه را ساکن کرده اند و بعد سکون آن
لبها را فراهم آورند باهم و وقف بروم آنست که اشارت کنند بحرکت حرف آخر
کلمه با آواز خفی و بعضی اهل ادا چنین روایت کرده اند که در های ضمیر
که بعد از حرف مکسور باشد مثل به و یا خود بعد از حرف مضموم باشد مثل
لا تاخذه و یا خود بعد از یای ساکن که ما قبل آن مکسور باشد مثل فیه
و یا خود بعد از واو ساکن که ما قبل آن واو مضموم باشد مثل فاحذروه
بروم و اشمام وقف نتوان کرد و بعض دیگر چنین روایت کرده اند
که وقف توان کرد و بدانکه در های تانیث مثل الصلوة و الزکوة و المغفرة
و الآخرة و میم جمیع مثل انتم و منهم و فیکم و علیکم و حرف که عارض
متحرک باشد مثل و انذر الناس و لم یکن الذین باتفاق قراء روم و
اشمام نیست و بدانکه چون بر کلمه وقف کنند که آخر آن کلمه ساکن

باشد بجز سکون وقف نتوان کرد چنانکه باشد مثل و انذرهم
دلقاؤنا و دو رحیم و چون بر کلمه وقف کنند که آخر کلمه منصوب و منون باشد
جز این وقف نتوان کرد که تنوین را با الف بدل کنند مثل احدًا و عظیمًا و
غفورًا و شکورًا و مانند این **فصل** بدانکه همه قرا بدین متفق
اند که چیز بر آخر وقف نتوان کرد پس اگر کسی بر میان کلمه وقف کند
جائز نباشد و هر چیز که در کتاب مصحف پیوسته نوشته باشند و یک قرا
یک کلمه است مثل فبای فسیکفیکهم و خلقکم و یرزقکم بشرط آنکه بر رسم
کتابت وحی نوشته باشند پس باید که رسم کتابت را نیک رعایت
و متابعت کنند و بر قاعده قرا وقف کنند مثلا اگر بکلمه وقف کنند که موضع
وقف نباشد از برای ضرورت وقف کنند و باز ابتدا کنند مثلا چنانکه بر
رایت وقف کنند ت را ساکن کردانند و باز ابتدا کنند در رایت
الناس چون بر الناس وقف کنند س را ساکن کردانند و باز
ابتدا کنند که الناس یدخلون و همچنین تا بموضع وقف تا خطا نباشد از
برای آنکه بسیار کس در وقف کردن خطا می کنند چنانکه افواجا وقف میکنند
و تنوین را با الف بدل کنند و باز ابتدا می کنند که افواجا فسبح در این

خطای عظیم است پس باید که چون بر مثل افواجا وقف کنند تنوین را
بالف بدل کنند و باز ابتدا کنند که افواجا فسبح از برای آنکه موضع وقف نیست
و چون بر فسبح وقف کنند باز ابتدا کنند که فسبح بحمد ربک و استغفره بس ان
سکان ابتدا با ذکر و **فصل** بدانکه در وقف کردن بعضی قرّاء اختلاف است
بیان کنیم بدانکه های تانیث آنست که در وقف ها باشد و در وصل تا و در بعضی مواضع
که های تانیث را بتای دراز نوشته باشند بقرائت ابن کثیر و ابی عمرو و کسائی
بها وقف باید کرد و بقرائت باقی قرّا بتا و بر یا ابت در همه قرآن
بقراءة ابن کثیر و ابن عامر بها وقف باید کرد و بقراءة باقی قرّا بتا
و بر کاین در همه قرآن بقرائت ابی عمرو بر یا وقف باید کرد چنانکه گوی
وکای و بقرائت باقی قرّا بنون چنانکه گوی وکاین و بر ولات حین
و بر افرأیتم اللات بقراءة کسائی بها وقف باید کرد چنانکه گوی و لاه
و افرأیتم اللاه و بقرائت باقی قرّا بتا و بر ذات بهجة بقراءة کسائی بها وقف
باید کرد چنانکه گوی ذاه و بقرائت باقی قرّا بتا و بر هیهات بقرائت
کسائی و در روایت بزی بها وقف باید کرد و بقرائت باقی قرّا بتا و در
فمال هؤلاء در سورة نسا و مال هذا الکتاب در سورة الکهف و مال

و مال هذا الرسول در سوره فرقان فمال الذین در سوره المعارج
بقراءة ابو عمرو بر ما وقف باید کرد چنانکه گوئی فما و بقراءة باقی قرا
بر لام چنانکه فمال و از کسائی دو روایت است یکی موافق ابو عمرو
و یکی موافق باقی قرا و بر ایها المؤمنون در سورة النور و یا ایها
الساحر در سورة زخرف و ایها الثقلان در سورة رحمن بقراءة
ابو عمرو و کسائی بر ایها وقف باید کرد بالف و بقراءة باقی قرا
ایه بغیر الف و بر ویکان الله بقراءت ابی عمرو بر ک وقف باید کرد
چنانکه گوئی ویک و بقراءة کسائی بر ی وقف باید کرد چنانکه گوئی وی
و بقراءة باقی قرا بر ن چنانکه گوئی ویکان و بر ویکانه بقراءة ابی عمرو
بر ک وقف باید کرد و بقراءت کسائی بر ی وقف باید کرد و بقراءت باقی قرا
بر ه چنانکه گوئی ویکانه و بر ایا ما تدعوا در سوره بنی اسرائیل
بقراءت حمزه و کسائی ایا وقف باید کرد و بقراءت باقی قرا ایا ما و بر علی وادی
النمل بقراءة کسائی بر ی وقف می باید کرد چنانکه گوئی علی وادی و بقراءة باقی
بغیر ی چنانکه گوئی علی واد و بر یوم ینادی در سورة ق بقراءة ابن کثیر وقف می باید کرد چنانکه
گوئی ینادی و بقراءة باقی قرا بغیر ی چنانکه گوئی ینا و یک روایت دیگر از ابن کثیر

دانست که او نیز بقصیری وقف کرده است ودر سوره روم بربها

و بقرائت حمزه و کسائی بربسی وقف می باید کرد و بقرائت باقی

قرا بغیری مد آنکه درین موضعها خود وقف نیست ولکن اگر ضرورت

باشد مثل آنکه نفس یاری ندهد که آیت بموضع وقف رسانند وقف

باید کرد و باز اعاده کرد چنانکه بیان کرده شده است باب

در بیان مد و قصر بدانکه همه قرا درین متفق اند که چون حروف

بهمزه یا حرف ساکن واقع شود مد می باید کشید مثل جآء و جیٓء

و سوٓء و دآبة و صآفین و لام و میم و صاد ولکن در مد عارض

همه قرا را سه وجه است مد طویل و مد متوسط و قصر و در مد منفصل

بقرائت ابن کثیر و قرائة ابی عمرو از روایت سوسی مد نمی باید

کشید و قالون را از نافع و دوری را از ابی عمرو دو وجه است مد

و قصر و بقرائت باقی قرا مد می باید کشید و مد را انواع دیگرست آنچه

نوع است بیان کنیم مد عارض است و این جایی میباشد که بعد از حرف مد

ساکن باشد که بسبب وقف ساکن کرده باشند مثل الأنام و رحیم

و مسلمین و المؤمنون و دیگر مد منفصل است و این در دو کلمه باشد چون مد

در حرف

و مد آخر کلمهٔ اول و همزه در اول کلمهٔ دوم مثل بما انزل و فی آیاتنا و
امره الی و دیگر مد اصل است و این در حروف الف می باشد مثل جآء و شآء
و همه قرا در کشیدن این مد متفق اند و دیگر مد بدل است و این مد در اسماء
ممدوده می باشد مثل دعاء و نداء و همه قرا درین مد متفق اند و دیگر مد
تمکین است و این در وسط کلمه می باشد مثل اولئک و الملائکة و همه قرا
درین مد نیز متفق اند و دیگر مد لازم است و این در حروف تهجی
می باشد در اول سورتها در هفت حرف لام و میم و صاد و
قاف و سین و کاف و نون و همه قرا درین مد نیز متفق اند و در
باقی حروف که در اول سورتها است مثل الف در ط و ه
و ح و ی مد نیست و لکن در عین همه قرا را دو وجه است مد طویل و
متوسط و دیگر مد فرق است و این جائی باشد که همزهٔ استفهام
و الف لام تعریف در هم آید مثل آلان و آلذکرین و همه قرا
درین مد نیز متفق اند و دیگر روایت دیگر از همه قرا آنست که در آن بقصر و تسهیل
نیز خوانند و مد آنکه هرجا که بعد از حرف مد همزه را تسهیل کنند یا ابدال یا اسقاط
قصر نیز جائز باشد بر روایت هر قاری که او را تسهیل باشد یا ابدال یا اسقاط

مثل وَالْاٰخِرَةِ ورش را جائز است ما قالون و مکی و ابی عمرو را و ایشان
حمزه و هشام را در وقف و دیگر مد عدل است و این جا میباشد که بعد از حرف
ساکن حرف ساکن مدغم است مثل یُشَآقِّ اللّٰهَ و اَتُحَآجُّوٓنِّی و هم
قراء درین مد نیز متفق اند و دیگر مد حجز است و این وقتی است که میان
میان دو همزه در یک کلمه الف در می آرند مثل ءَ اَنْذَرْتَهُمْ و این مد حجز گویند

عرض

و این در قراءة ابی عمرو است و این جائی می باشد که بعد از حرف مد همزه مدغم است
مثل الکتاب بما انزل و فیه هدی و داود و جالوت و دیگر مد بدل
است و این جائی می باشد که بعد از همزه متحرک همزه ساکن است و همزه
همزه ساکن را بحرکت ما قبل بدل می کنند یعنی اگر ما قبل مفتوح باشد بالف
بدل می کنند و اگر ما قبل مکسور باشد بیا بدل می کنند و اگر ما قبل مضموم باشد
بواو بدل می کنند مثل آمن و ایمانا و اوتی و ورش را درین مد سه وجه
است قصر همچون باقی قراء و مد متوسط و مد طویل بر خلاف ایشان
و دیگر مد تشبه است مبدل است و این در روایت ورش است و این در
وسط و آخر کلمه می باشد مثل شیئ و مثلین جا و اورش را در
وسط و جه است قصر و متوسط و طول و دیگر مد در مثل ...

و سوءلا که ما قبل همزه ساکن صحیح باشد او را چه قصر است
همچو باقی قرا دیگر مد معالت و این نیز در روایت ورش است
و این جای که باشد که واو و یای ساکن باشد و ما قبل ایشان
مفتوح و بعد از ایشان همزه باشد مثل سوء و سوءة اخیه
و شیء و کهیئة الطیر در ورش او را این دو وجه مد متوسط و طول
در وصل و وقف مد لکن او را در اذا الموءدة و هؤلاء قصر است
در مد نیست همچون باقی قرا و مد آنکه چون بعد از واو و یای ساکن ما قبل ایشان
مفتوح باشد و چون ساکن باشد که بسبب وقف ساکن کرده شده باشد همه قرا را
سه وجه است چه در ورش چه در غیر ورش مد طویل و مد متوسط و قصر مثل سوء و فرعون
و خوف و شیء و صیب و الطیر و الغیب لکن اگر از حرف ساکن همزه
باشد ورش را دو وجه است مد متوسط و مد طویل مثل سوء و شیء
و همه قرا را در مثل بالحق و بالصبر و مخرج صدق قصر است از برای آنکه
چنین که بسبب وقف التقای ساکنین است و لکن بعد از حرف مد نیست ساکن بود از
حرف مدی باشد تا مد توان کشید و در نحو مخرج بعد از حرف مد نیست پس نتوان کشید و در مثل سبیلا
و نستعینا و سلاسلا و سبیلا در وبدا و عظیما و غفورا همه قرا را قصر است از برای آنکه چنین

که الف است در وقف بدل از تنوین ولیکن چون التقای ساکنین
نیست یعنی بعد از حرف مد ساکن نیست این مد جائز نباشد و بگفتن این خود
احتیاج نبود از برای آنکه ما مواضع مد را بیان کردیم و این مواضع غیر مواضع
مد است پس قصر باشد ولیکن چون بسیار کس درین مواضع مد می کشند و این
خطای بس عظیم است از برای آن مکرر و مبالغه گفته شد **فصل** آنکه
مد عارض را از برای آن مد عارض میگویند که بسبب وقف عارض
شده است و در حال وصل ساقط میشود و مد منفصل را از برای
آن مد منفصل میگویند که حرف منفصل است از همزه و مد اصلی را
از برای آن مد اصلی میگویند که الف و همزه در اصل کلمه
است و مد بنیه را از برای آن مد بنیه میگویند که واضع اسمای
حروف مد را بنا کرد و مد تمکین را از برای آن مد تمکین میگویند
که کشیده می شود از برای گرفتن جای همزه و تحقیق آن از مخرج
خود بسبب آن می آید و مد لازم را از برای آن مد لازم میگویند
که دایم ملازم اوست و مد فرق را از برای آن مد فرق میگویند که
فرق میکند میان استفهام و خبر و مد عدل را از برای آن مد عدل

میگویند که برابر است با حرکة یعنی که حرف مد ساکن است و حرف
مدغم که بعد از وی است ساکن پس جمع میان دو ساکن نمی‌توان مگر مد که میان
هر دو در آورند تا قائم مقام حرکت باشد و مد تمجیز را از برای آن
مد تمجیز میگویند که باز دارنده است میان دو همزه و مد عوض را
از برای آن مد عوض میگویند که بدل از همزه ایست که فای فعل است و همزه
ساکن بعد از همزه متحرک ثقیل است پس همزه ساکن را بحرکة ما قبل بدل کنند
و مد مشبه مبدل را از برای آن مد مشبه مبدل میگویند که بدل از همزه نیست
مشبه مبدل است و مد امعان را از برای آن مد امعان میگویند
که احتیاط کردن واو و یای مدی باید کشید تا خلل بر ایشان واقع نشود و از
برای آنکه ایشان از حروف مد و لین اند و بدانکه مد ورش و حمزه
از مد عاصم طویل تر است و مد عاصم و مد ابن عامر و کسائی طویل تر است از
مد باقی قرا دیگر و روایت دیگر آنست که مد قالون از نافع و دوری از عمرو
بیشتر از مد ابن کثیر و سوسی طویل تر است بدانکه هرچیز که قاری را از دانستن آن
چاره نیست همه درین کتاب کامل التجوید گفته و نوشته در شهر هرات در ماه ربیع
الاول سنه ثلث وسبعین وسبعمائة و بدانکه هرچند که این کتاب را بغایت رسید

بلفظ ایشان بیان کردیم تا وقتی که پیش استاد فاضل نخوانند درره
ازین چندان حفظ و فائده نتوانند گرفت از برای آنکه علم قرائت
تعلق بسماع دارد پس باید که این کتاب را پیش استاد فاضل
خوانند تا نیک بدانند و باور دل کتاب گفته ایم که استاد
فاضل کیست پس باید که چنان استاد بجویند و ازو قرآن
بیاموزند تا از آن کسان باشند که رسول الله صلی الله علیه
وعلی آله وسلم در حق ایشان فرموده که خَیْرُکُمْ مَنْ
تَعَلَّمَ الْقُرْاٰنَ وَعَلَّمَهٗ صَدَقَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ
وَاٰلِهٖ وَاَصْحَابِهٖ وَسَلَّمَ

تمت الکتاب کامل التجوید در علم قرائت فی سابع محرم الحرام سنه
تسعة و ثمانین و مائتین و الف مضت من الهجرة النبویة علی
هاجرها الصلوات والتحیات والتسلیمات وغفر الله لکاتبه محمد
عیسیٰ ولوالدیه واحسن الیهما والیه ولطابعه فی مطبع محمد مرزا
خان خصاله حمیدة واشفاقه عمیمة ونظیره فی حسن الاخلاق
عدیم لازال ظل عاطفته ممدودا

بدانکه هاء ات تانیث که در رسم کتابت قرآن بصورت تاء نوشته
اند پنجاه و دو جا بل پنجاه و سه و تفصیل این پنجاه و سه موضع در جمله قرآن به تاء نوشته
پنجاه و سه اینست که ذکر کرده میشود اول آنکه هر جا که لفظ رحمت در قرآن است
بها است آن هفت جا که بتا است در سوره بقره أولئك يرجون رحمت الله
و در اعراف إن رحمت الله قريب و در هود رحمت الله وبركاته
و در سوره مریم ذکر رحمت ربك و در سوره روم إلى آثار رحمت الله
و در سوره زخرف دو جا أهم يقسمون رحمت ربك ورحمت ربك و اما نعمة
همه جا در قرآن بها است الا یازده موضع که بتا است در آل عمران نعمت الله
عليكم إذ كنتم أعداء و در سوره مائده نعمت الله عليكم
إذ هم وآن دو موضع است در مائده و سوره ابراهیم نعمت الله كفرا
و هم در سوره ابراهیم وان تعدوا نعمت الله و در سوره نحل سه موضع
است بنعمت الله هم يكفرون يعرفون نعمت الله واشكروا نعمت الله
و در سوره لقمان في البحر بنعمت الله و در سوره فاطر اذكروا
نعمت الله و در سوره طور بنعمت ربك اما امرأة بها است ان هفت
موضع که بتا است در آل عمران اذ قالت امرأت عمران و در سوره یوسف دو جا امرأت العزيز

بترا وو و امرات العزیز الان و در قصص امرات فرعون و در تحریم
سه جا ی امرات نوح و امرات لوط و امرات فرعون و ا ما سنت
پنج جا بتا است در انفال سنت الاولین و در فاطر سه موضع سنت
الاولین سنت الله تبدیلا سنت الله تحویلا و در حم المومنون سنت الله التی
قد خلت در حم سوره و اما کلمة چهار جا بلکه پنج جا ی بتا است در انعام کلمت
ربک علی الذین اما در اول سوره یونس کلمت ربک علی الذین فسقوا اختلاف
است و در سوره مومن کلمت ربک بتا است و اما لعنت در ال عمران
فنجعل لعنت الله بتا است و در نور ان لعنت الله بتا است و در سوره یوسف
آیت للسائلین بتا است و غیابت الجب و موضع بتا است و در سوره
و الله بتا است و در عنکبوت آیت من ربه بتا است و در روم فطرت الله
بتا است و در قصص قرت عین بتا است و در فاطر علی بینت منه بتا است
و در سبا فی الغرفت آمنون بتا است و در حم سجده من ثمرت بتا
و در دخان شجرت الزقوم بتا است و در مجادله معصیت الرسول دو موضع
بتا است و در واقعه و جنت نعیم بتا است و در تحریم و مریم ابنت عمران
بتا است و در مرسلات جمالات صفر بتا است هاست